

متن پرسش

مثل یک قطار در حال حرکت، چهره‌ها به سرعت و به نحوی از کنارم عبور می‌کنند که هر لحظه ممکن است در ایستگاهی توقف کند و مرا برای مدتی به خود مشغول سازند. سالهاست به آبر کامو مشغولم. گویی هر ایستگاه سراغم می‌آید و می‌پرسد فرق ما با هم چیست؟! و من در عملی دردناک، ناچارم تراوشات خونین روحم را کنار بند بند سخنان او بچینم و این چنین خود را از سیل اتهامات تبرئه کنم. اینکه با تمام شواهدی که بر علیه من سخن می‌گویند، چرا تلاش می‌کنم بگویم سوداگر پوچی و بیهودگی نیستم؟! گاهی اشتراک الفاظ مرا به زحمت می‌اندازد و من ناچارم روح زخم خورده‌م را بیش از اینها حفاری کنم تا شاید بفهمم در عمق پریشانی، این کدام نجواست که این چنین در گوش روحم فریاد می‌شود؟! اما به راستی من چه هستم؟! این سوالی است که یقیناً گوشش از شنیدن مطلق لفظ، سرریز شده و در صددست آن را بیابد. این سوال با صدها کتاب و خاطره و حادثه همراه بوده است که هر یک اشاراتی به آن گم‌شده‌ی من است. کامو در بندی از نوشتار خویش پیرامون خودکشی می‌گوید: داوری جسم کاراتر از داوری جان است و جسم همواره در برابر نیستی پا پس می‌کشد. ما پیش از آنکه به اندیشیدن خو کنیم به زیستن عادت می‌کنیم. و من گفتم: آنگاه که حقیقتی دیر می‌کند، برخی انسان‌ها تنها دارایی‌شان را گروگان می‌گیرند، جسم‌شان را. اما تماشاچیان همیشه به آخر ماجرا می‌رسند. گاهی احساس می‌کنم من وارث تمام گذشتگان شرق و غرب هستم و قرارست پرتوی دیگری ظهور کند که این جان‌کندن‌های پی‌درپی بشارت طلوع اوست. اما آنچه به طرز خاصی دردناک است آن است که من هم کامو را چشیده‌م هم آوینی را، گویی با هر دو آشنا و خویشم اما از هر دو هم عبور کرده‌م ولی چه کنم که در نظر دیگری بیشتر کامو مآب جلوه می‌کنم. میان این دو زیست از سر گذشته، چنان در حال فشارم که نمی‌دانم آیا جسم می‌تواند این حجم از طلب روح را برتابد و فردا صبح باز هم آفتاب رخ می‌دهد؟! من دیگر نه می‌توانم با سیاهی عصیان کامو نفس‌های باقی مانده‌م را بگذرانم نه با بدهکاری رنگارنگ آوینی. و هیچ چیز آنقدر تلخ و دشوار نیست که امروز تمام تلاش‌ها معطوف به آن شود که تو را با آوینی قانع کنند. از نوجوانی تا جوانی تمام تلاشم را کرده‌م که به معلمان هنجار پرستم بگویم مرا این چنین مطیع و خط‌کشی شده بار نیاورند و یک بار بگذارند در فهرست منابع بگویم: خودم! اما در دنیایی که هنوز هم ما را دنباله‌رو می‌پروراند انتظار آنکه کسی در عالم خود به سلوک حسین بن علی، رها بیندیشد می‌توان گفت انتظار لاقل دشواری است. این روزها پس از سالها تلاش‌های به ظاهر ناکام فهمیده‌م تنها و تنها و تنها اگر در ضمیر صادقان در بدر حقیقت باشم تمام عالم در خودم

یافت می شود. با این همه به من بگویید برای آنکه خویش آبر کامو و آوینی ست چه راهی جز طلبکاری می شناسید؟!

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: زمانه، زمانه‌ی تصمیم است. دوره‌ی بی‌تصمیمی به امید آن که زمانه‌ای بیاید تا ببینیم چه کنیم، گذشته است و فشاری که روح‌های حساس نسبت به حقیقت را در بر گرفته است، حواله‌ی این تاریخ است. تاریخی که اجازه نمی‌دهد نسبت به حقیقتی که ظهور کرده، بی‌تفاوت باشیم. حقیقتی که با انقلاب اسلامی ظهور کرد. شهداء دیدند و معطل نشدند و همسران شهداء نیز آن را درک کردند و در عین شهادت همسرشان که به جان‌شان آتش زد و با سوز جگرشان آن را لمس کردند، توانستند آن را تحمل کنند و زیباترین غم این تاریخ را بیافرینند. راستی! اگر حضرت زینب «سلام‌الله‌علیها» متوجه‌ی حقیقتی که حسین «علیه‌السلام» متذکر آن بود، نشده بود و آن را نمی‌شناخت، چگونه می‌توانست آن غم بزرگ را تحمل کند که نه تنها از پایش نینداخت، بلکه بالی شد تا او پرواز کند و پوچی دوران را به‌کلی زیر پا بگذارد.

چرا به آلبرکامو حق ندهم که این چنین در عطش رسیدن به حقیقت، سوخت وقتی در دوران غروب حقیقت به سر می‌برد؟! و چرا به آوینی حق ندهیم وقتی متوجه طلوع حقیقت شد و سعی کرد زبان لوگوس این دوران باشد تا حقیقت «وجود» را در این دوران بیان کند و عهدی را که با وجود بسته بود را بنمایاند؟!

راستی! حقیقتی که ما باید به دنبال آن باشیم چیست، و چگونه باید آن را یافت؟!

چیست امر اندیشیدنی‌ترین در این تاریخ که تا به آن نیندیشیم، هنوز اندیشه نمی‌کنیم. در فهم انقلاب اسلامی چه چیزی نااندیشیده مانده است که ما هنوز نتوانسته‌ایم به اهداف انقلاب اسلامی که در آغاز مدّ نظر بوده است، دست یابیم؟ جز این است که انقلاب اسلامی حقیقتی‌ترین اندیشه در این تاریخ را در افق جان ما قرار داد تا ما انسانی شویم که این اندیشه برای او آرامش‌بخش باشد؟ هرچند ممکن است در برهه‌ای از یک دوران تاریخی، افق زمان پوشیده و «وقت» گم شود و البته آن‌جا همگی از «وقت» برخوردار نیستند.

ما با درک بی‌واسطه‌ی خود می‌توانیم با حقیقت انقلاب اسلامی مرتبط باشیم، در آن صورت زبان ما، زبان انقلاب اسلامی خواهد بود. زبانی ماوراء زبان روزمژگی. مثل آن که شعر، شاعران را در بر می‌گیرد و شاعر با سرودن شعر شاعر می‌شود. شاعر و متفکر به یافت‌هایی می‌رسند که در قصدشان نمی‌گنجد و آن یافت، بزرگ‌تر از تصور شاعر و متفکر است زیرا آن‌ها سخن تاریخ خود را می‌گویند.

تفکر، امری است تاریخی یعنی یک دوران تاریخی را بنیاد می‌نهد و آن را «راه» می‌برد و نگهداری و نگهداری می‌کند به قسمی که این تاریخ در سایه‌ی آن تفکر دوام و بسط می‌یابد و با آن زندگی می‌کند و دوام می‌آورد. این تاریخ، امری جدا از ما نیست و حقیقت در متن تاریخ، خود را می‌نماید تا ما سرگردان نمانیم. موفق باشید